

Philosophical Despair and its Causes in Simin Behbahani's Sonnets

Piroti, Loghman

PhD. Candidate, Department of Persian Language and Literature, Mahabad Branch, Islamic Azad University, Mahabad, Iran

Ghorbani, Khavar (Corresponding Author)

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Mahabad branch, Islamic Azad University, Mahabad, Iran

E-Mail: ghorbanikhavar@yahoo.com

Seyedoshohadayi, Roya

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mahabad branch, Islamic Azad University, Mahabad, Iran

Abstract

This essay was written about philosophical despair and investigating the causes and factors of its creation in the poetry of Simin Behbahani. The chosen research method for that, is the "thematic analysis" method; in this order, all the themes were extracted from the poems and the high frequency of philosophical themes and their fusion with philosophical despair caused this article to investigate its causes and factors by referring to Simin's speech. The results of the research show that, the sonnet, in addition to all the content functions has had so far, it can also have the capacity to express philosophical issues, as Simin Behbahani in his sonnet has raised philosophical topics such as creation, death, determinism, time, etc. due to the fact that all these concepts in her sonnet are associated with a kind of philosophical despair and it can be observed sometimes explicitly and indirectly- referring to signs such as pessimism and objection to creation, wish for death, delay and slowness of time, death of belief and belief in Internal and social constraints - in her poems. Part of the causes of this despair can be considered to be rooted in personal issues such as family problems, passing of life and the experience of old age and sensitivity of the poet, loss of friends and loved ones, and part of it is related to the social and political issues of his society that it is full of suffocation and darkness for the poet, it is relevant

Key Words: Todorov, Boostan Sa'di, stable situation, cultural reality, storytelling.

Citation: Piroti, L.; Ghorbani, Kh.; Seyedoshohadayi, R. (2024). Philosophical Despair and its Causes in Simin Behbahani's Sonnets. Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 13 (49), 42-61.

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Studies in Lyrical Language and Literature. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



مقاله پژوهشی

یأس فلسفی و علل آن در غزلیات سیمین بهبهانی

لقمان پیروتی^۱

خاور قربانی^۲

رؤیا سیدالشهدایی^۳

چکیده

این جستار با هدف نشان دادن یأس فلسفی و بررسی علل و عوامل ایجاد آن در غزلیات سیمین بهبهانی به نگارش درآمده است. برای دستیابی به این هدف تمامی غزلیات او در کتاب «مجموعه اشعار سیمین بهبهانی» بررسی شده است. روش تحقیق این کار «تحلیل مضمون» است؛ به این ترتیب که تمامی مضامین از متن استخراج شده و بسامد بالای مضامین فلسفی و آمیختگی همه آنها با یأس فلسفی سبب شد در این مقاله با استناد به کلام سیمین به بررسی علل و عوامل آن پرداخته شود. نتایج تحقیق حاکی از این است که غزل می‌تواند در کنار تمام وظایفی که تاکنون از لحاظ محتوا داشته است، ظرفیت بیان مسائل فلسفی را هم داشته باشد، چنانکه سیمین بهبهانی در غزلیاتش مضامین فلسفی مانند آفرینش، مرگ، جبر و زمان را مطرح کرده است؛ اما با توجه به اینکه تمامی این مفاهیم در غزل او با نوعی یأس فلسفی همراه هستند، گاه به صورت صریح و گاه به صورت غیرمستقیم با استناد به علائمی مانند بدبینی و اعتراض به آفرینش، آرزوی مرگ، تأخیر و کندی گذر زمان، مرگ باوری و اعتقاد به جبرهای درونی و اجتماعی می‌توان این نوع تفکر را در غزلیاتش مشاهده کرد. بخشی از علل و عوامل وجود این یأس را می‌توان ریشه در مسائل فردی اعم از مشکلات خانوادگی، گذشت عمر و تجربه پیری و حساسیت شاعر، از دست دادن دوستان و عزیزان دانست و بخشی از آن با مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه او که به گفته خود شاعر، مملو از خفقان و تاریکی برای شاعر است، مرتبط است.

کلیدواژه‌ها: غزل، سیمین بهبهانی، مضامین فلسفی، یأس فلسفی.

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

۲. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران (نویسنده مسئول) ghorbanikhavar@yahoo.com

۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

۱. مقدمه

«غزل»، یکی از شاخص‌ترین و ماندگارترین قالب‌های فارسی است که از آغاز شعر فارسی تاکنون به حیات خود ادامه داده است و نسبت به سایر قالب‌ها که ساختار آن‌ها کاملاً از بین رفته و یا از لحاظ ساختار و محتوا دگرگون شده‌اند، کمتر تحول یافته است؛ علت این امر علاوه بر نیاز مخاطبان، قابلیت‌های متعدد این قالب، مانند کمیت مناسب، شکل قوافی و قابلیت بیان انواع مضامین و غیره بوده است.

تاکنون بیشتر تحقیقات در باب این قالب از نگاه ساختاری بوده است در حالی که محتوای آن مخصوصاً در دوران مدرن و پسامدرن غزل نقش برجسته‌تری دارد و چنان‌که مشاهده می‌شود، در دوران معاصر هم‌زمان با رسالت اصلی خود؛ یعنی بیان درونیات و مغالزه و سخنان عاشقانه شاعر که حضور من شاعر - در معانی و جلوه‌های مختلف آن - در غزل بسیار پررنگ است، کارکردهای متعدد دیگری مانند بیان مسائل اجتماعی، سیاسی و تعلیمی هم دارد. این مسئله نشان می‌دهد که بررسی سیر تحول مضامین و دلیل ظهور و نمود آن‌ها در جامعه نیازمند پژوهش‌هایی است که بتواند توانایی‌های غزل را در مضمون‌پردازی نشان دهد.

در بین غزل‌سرایان، «سیمین بهبهانی»، بانوی غزل معاصر و یکی از شاعرانی که تعدد و کمیت غزل‌هایش و همچنین نقشی که در تغییر مسیر غزل به سوی غزل نو داشت، بسیار شاخص و چشمگیر است. در مورد ساختار غزل‌های او که در دورهٔ چهل‌ساله از زندگی‌اش سروده شده است، تحقیقات زیادی در حوزهٔ ساختار انجام شده؛ اما بررسی مضمون غزل‌هایش نشان از یک کارکرد خاص در غزل می‌دهد و آن بیان مسائل فلسفی در کنار مسائل اجتماعی و روابط عاشقانه و بیان تجارب آن است. او از آفرینش، مرگ، تقدیر و غیره در لابه‌لای سایر مضامین غزلیاتش سخن می‌گوید و بررسی آن‌ها نشان می‌دهد که یک نوع یأس فلسفی (Philosophical despair) در مضامین فلسفی او مشاهده می‌شود که می‌توان آن را جزو برجسته‌ترین مضامین غزلیات او دانست که در این نوشتار در قسمت روش تحقیق به بیان خلاصه‌ای از آن پرداخته خواهد شد.

یأس فلسفی یعنی نومییدی و بدبینی و ناخرسندی از وضع موجود بشر. مصطفی رحیمی (۱۳۵۰: ۹) با زبان بسیار ساده، کسی را که دچار یأس فلسفی شده است، این‌گونه توصیف می‌کند: «یعنی از نظر فلسفی متقاعد شده که برای بشر راه نجاتی نیست. زندگی همین است که هست: دروغ و نیرنگ، فریب و تزویر، ستمگری و ستم‌کشی و سرانجام مرگ و نیستی». البته شایان ذکر است که این یأس تنها متوجه سیمین نیست و بدبینی و نومییدی‌ای که در سراسر ادبیات ایران از جمله شعر دورهٔ مشروطه و معاصر سایه گسترانیده، قابل ملاحظه و بررسی است. به همین دلیل در این مقاله ضمن نشان دادن این یأس در اشعار سیمین به بررسی علل و عوامل این یأس فلسفی پرداخته می‌شود؛ به عبارتی دقیق‌تر، این پژوهش درصدد است قابلیت غزل را در بیان مفاهیم فلسفی نشان دهد و ضمن ترسیم یأس فلسفی در غزلیات سیمین بهبهانی به بررسی ریشه‌ها و عوامل درونی و بیرونی این یأس پردازد.

۲.۱. پیشینه پژوهش

غزلیات سیمین از دیدگاه‌های متعدد بررسی شده است مانند ساختار زبانی، تصاویر ادبی، مقایسهٔ مؤلفه‌های غزل نو یا کلاسیک، اما از دیدگاه مضمون به‌طور مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است. پژوهش‌هایی در موضوع این تحقیق انجام شده است که بدان اشاره می‌شود:

مریم حیدری دشت ارژندی (۱۳۸۳) در مقالهٔ «بررسی صورت و معنا در شعر سیمین بهبهانی» شعر سیمین را -نه صرفاً غزل- از دیدگاه‌های مختلف زبانی و ادبی و محتوایی بررسی کرده و هرچند پژوهش خوبی در زمینهٔ شناساندن اشعار سیمین

است، بیشتر بر ابعاد زبانی و ادبی تکیه کرده و در بخش محتوایی هیچ سخنی از موضوع اصلی این مقاله یعنی یأس فلسفی به میان نیامده است.

پروانه سمیره (۱۳۹۵) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «جلوه‌های تصویری شادی و اندوه در غزلیات سیمین بهبهانی و محمدعلی بهمنی» مضامین مختلف مربوط به شادی و اندوه در تصاویر بلاغی این دو شاعر را بررسی نموده است و به صورت بسامدی میزان شادی و اندوه را به عنوان یک هیجان در مؤلفه‌های بیانی مانند تشبیه، استعاره کنایه و مجاز نشان داده است و منشأ اصلی آن را عشق دانسته است.

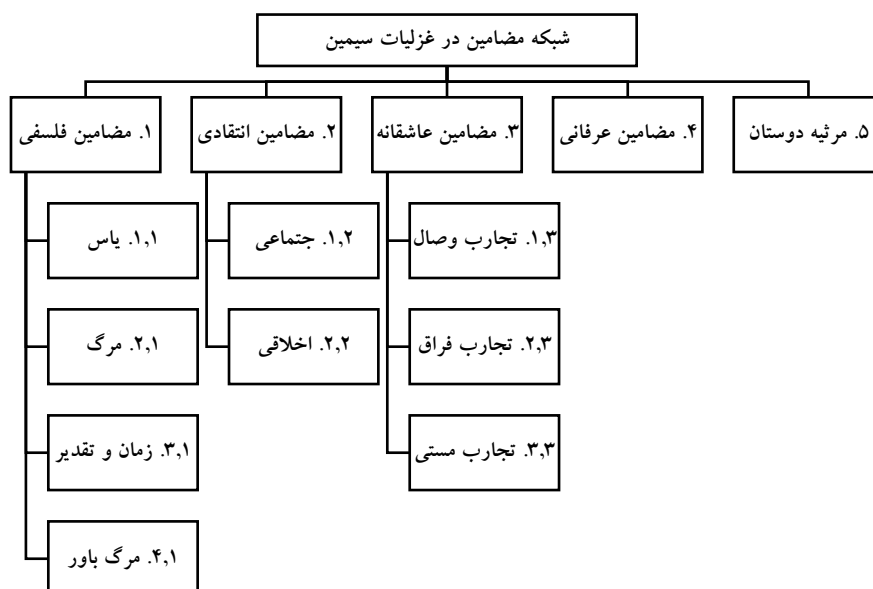
اسماعیلی‌نیا، فاطمه و دیگران (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی عوامل شعر سیاه در اشعار سیمین بهبهانی و نازک‌الملائکه» تا حدودی به وجود ناامیدی و یأس در اشعار سیمین اشاره نموده اند اما با توجه به اینکه هدف اصلی این کار هم بیشتر تطبیق است، خیلی جزئی و دقیق به تمامی جوانب مسئله یأس پرداخته‌اند.

۳.۱. روش تحقیق

این پژوهش به روش تحلیل مضمون (Thematic analysis) انجام شده است. با توجه به اینکه این روش در رشته زبان و ادبیات فارسی هنوز به صورت موردی اجرا نشده است نیاز به معرفی و تبیین مراحل دارد و برای بیشتر تحقیقات ادبی که در حوزه مضمون انجام می‌شود، پیشنهاد می‌گردد. نگارنده به صورت تجربی و در طی کار با دو روش تحلیل مضمون و محتوا دریافته است که این روش با تحلیل محتوا تفاوت دارد. منظور از مضمون، الگو و شبکه معنایی است که از طریق مطالعه و طبقه‌بندی داده‌های تحقیق ترسیم می‌شود. اینجاست که تفاوت این روش با تحلیل محتوا مشخص می‌شود؛ در روش تحلیل محتوا شواهد متنی برای مقوله‌های مشخص و از قبل تعیین شده پیدا می‌شود اما در روش تحلیل مضمون از طریق بررسی شواهد، مقوله‌ها و مؤلفه‌های تحقیق مشخص می‌شوند بنابراین تناسب داده‌ها با متن یکی از وجوه تمایز این روش است.

نکته قابل توجه در مورد واژه «مضمون» این است که مضمون در این روش مبین «تکرار» است؛ لذا مسئله‌ای را که صرفاً یک‌بار در متن داده‌ها ظاهر شود، نمی‌توان «مضمون» به حساب آورد (ر.ک: کمالی، ۱۳۹۷: ۱۹۱)؛ به عنوان نمونه سیمین اگر یک‌بار از مضمون مقام و اهمیت مادری در غزل «در واپسین هنگام» نام برده است و در بقیه غزل‌ها از این مضمون سخنی نگفته است، مضمون به حساب نمی‌آید همچنین مضمون‌ها باید از یکدیگر متمایز باشند و هم‌پوشانی نداشته باشند.

روش کار در این تحقیق چند مرحله دارد: اول جمع کردن داده‌ها بر اساس همان تعریف و ویژگی‌های مضمون که در بالا اشاره شده سپس طبقه‌بندی موضوعی آن‌ها. در مرحله دوم ایجاد کدگذاری مضامین و ارائه فهرستی اولیه از آن‌ها (همان: ۱۹۵). نگارنده در این مرحله به پنج مضمون کلی (شکل شماره ۱) رسید و آن‌ها را با شماره‌های یک تا پنج کدگذاری کرد. مرحله بعدی تجزیه مضامین کلی است که در این مرحله، کدها تجزیه و تحلیل می‌شود و به نحوه ترکیب و تلفیق کدهای مختلف جهت تشکیل مضمون پایه، توجه می‌شود و در نهایت ترسیم شبکه مضامین که پژوهشگر، مجموعه‌ای از مضامین را پیشنهاد و بخواهد آن‌ها را پالایش کند. در شکل زیر این شبکه از کل غزلیات ترسیم شده است:



شکل (۱): شبکه مضامین غزلیات سیمین بهبهانی

تحلیل شبکه مضامین گام نهایی و اصلی در این روش است به این صورت که مضامین پیشنهاد شده تفسیر و تحلیل می‌شوند. بنابراین برای تفسیر داده‌ها در این مقاله مضامین فلسفی با توجه به بسامد (البته این روش کاملاً کیفی است و منظور از بسامد آمار دقیق نیست صرفاً برجسته بودن مضمون نسبت به بقیه مدنظر است) انتخاب و به خاطر حضور پیدا و پنهان یأس فلسفی در لابه‌لای تمام مفاهیم فلسفی به‌عنوان موضوع اصلی مقاله انتخاب و تفسیر شد.

۲. بحث

۱.۲. مفاهیم فلسفی در غزلیات سیمین

همان‌گونه که در بالا اشاره شد و در متن هم با شواهد نشان داده خواهد شد، بررسی مفاهیم فلسفی در غزلیات سیمین نشان می‌دهد که او تحت تأثیر انتقادهایی که از محیط خود، اعم از زندگی شخصی، اوضاع اجتماعی، مردم و دوستان خود دارد، امیدی به اصلاح ندارد و به فلسفه‌ای مایوسانه گرایش پیدا کرده است. البته این نوع گرایش چنانکه بعداً هم توضیح داده خواهد شد، عوامل متعددی دارد؛ اما به‌طور کلی فضای فلسفی ذهن سیمین یک فضای کاملاً مایوسانه است و از همه اشعارش تداعی می‌شود و حتی همان‌طور خودش اشاره می‌کند، یکی از راه‌های تخلیه این یأس سرودن شعر است:

به هم‌زبانی مستان و جوشش می‌شعر ز کنج محبس خود، غمگسار مرد و زنم
(بهبهانی، ۱۳۹۰: ۴۷۲)

البته هرچند مقداری به شعرهایش امیدوار است اما با تضمین از سعدی آن را هم کارگر نمی‌بیند:

گویم به خود که: - باری... گوگرد سرخ داری
صد شعله بر فرزند شعری که آتشین است
سعدی خموش خواهد این شعله را و گوید:
- تا خانه‌ات نبین است، بازی تو را نه این است...

(همان: ۵۴۹)

این یأس و نومیدی گاه به صورت مستقیم در لابه‌لای کلامش بیان شده و گاه از علائم غیرمستقیم که دال بر ویژگی‌های یک فرد دارای یأس فلسفی است، استنباط می‌شود؛ بنابراین برای ترسیم دقیق این مضمون در غزلیاتش، چهره بدبینانه و ناامید سیمین در دو بخش ترسیم خواهد شد.

۱.۱.۲. اشارات صریح سیمین به یأس خود

ناامیدی و یأس در غزل «دانم ای دل!...» موج می‌زند و با شاعری کاملاً مایوس و ناامید مواجه می‌شویم. مخاطب شاعر در این غزل «دل» است که نشان از تنهایی و یأس روحی و روانی دارد و هیچ راهی برای فرار از این یأس پیدا نمی‌کند:

دانم ای دل! خسته‌ای، سرگشته‌ای، آواره‌ای چاره می‌جوییم تو را، اما بگو! کو چاره‌ای؟
 بازوان التماس را چه می‌آید به چنگ؟ - دامنی از هرزه‌ای، در یوزه‌ای، آن کاره‌ای!...
 همچو کوران در گریزم، وانگهم گوید به جای انفجار خنده‌ای چون غرّش خمپاره‌ای!
 (همان: ۵۴۲)

توصیف وضعیت درونی او در ابیات بعدی هم دلالت بر این یأس دارد؛ او با پای لرزان در خم جاده‌های زندگی قدم برمی‌دارد؛ اما این جاده پر از سنگ و خارا - نماد اوضاع سخت و دل‌خراش محیط - است:

در خم هر جاده‌ای بر پای لرزان‌پوی من بوسه‌ای خونین زند، گه خاری و گه خاره‌ای
 (همان)

و هر جا می‌رود به دیواری، مانع و بن‌بستی برخورد می‌کند:

داغ بطلان می‌گذارد بر شتاب رفتنم کوری بن‌بستی و نومیدی دیواره‌ای
 (همان)

و تمام وجودش لبریز از ناله‌های دردناک این یأس است:

از الف داغ تنم صد آیه خونین بخوان حرف حرفش، دوزخی؛ پادآفره خونخواره‌ای
 (همان: ۵۴۳)

سیمین در غزل «در سیاهی شب نومیدان» به یأس و ناامیدی مطلق برمی‌خورد که در دنیای او که «شب نومیدان» نامیده شده که نه تنها چراغی، ماهی و شمعی که کوچک‌ترین روشنی داشته باشد، نمی‌بیند بلکه عقیده دارد از این شب نومیدان تا سیه چال ابد نقبی زده شده و این نهایت ناامیدی از بهبود اوضاع را نشان می‌دهد:

در سیاهی شب نومیدان یک چراغ ساده نمی‌بینم
 ماه ایستاده به بامی نه، شمع اوفتاده نمی‌بینم...
 از سیاهی شب نومیدان تا سیه چال ابد نقبی ست
 اینت راه و رخنه! کزین افزون روزنی گشاده نمی‌بینم
 (همان: ۱۱۰۶-۱۱۰۷)

در غزل «پستان خشک شب» هم سینه خود را شوره‌زاری می‌بیند که دانه امید در آن هرگز رشد نخواهد کرد و برای بیان این تنهایی و یأس درونی و ظاهری خود از ترکیباتی چون «به لاک خود خزیدن» استفاده می‌کند:

مرداب دل - چو آینه چشم مردگان - از جنب‌وجوش زنده‌دلان باخبر نشد
 در شوره‌زار سینه من، دانه امید پوسید و مایه‌بخش نهالی دگر نشد
 گویی غبار گوشه تاریک‌خانه‌ام کز درک نور، هستی من بهره‌ور نشد

جسمم چو لاک پشت، نهان شد به لاک خویش چون گربه، جفت جوی به هر بام و در نشد
 یک قطره نور بر لب ظلمت نمی چکد پستان خشک شام سیه بارور نشد
 (همان: ۴۷۷)

و در غزل «دل همچو آفتاب» هم فضای ناامیدی، غم و اندوه شاعر توصیف شده و دل او سرشار از این ناامیدی است و درونش نشانی از خنده و شادی نیست:

چو به خنده لب گشودم، همه نیشخند بودم چو دهان پارگی‌ها که ز دامنی بخندد...
 دل همچو آفتابم، شده ابرپوش حرمان: نه به سوسنی بتابد، نه به لادنی بخندد
 نه گهر نه شب چراغم که شرار مهر داغم به گداز من مبادا، رخ روشنی بخندد!
 (همان: ۴۳۹)

در غزل «آسمان خالی ست» هم نه تنها مانند غزلیات پیشین زمین را بلکه آسمان را هم تاریک و ناامیدکننده می بیند:

آسمان خالی ست، خالی، روشنانش را که برد؟ تاج ماهش، سینه ریز کهکشانش را که برد؟
 گیسوان شب پریشان است؛ چون آشفته گان موی بند نیلی پولک نشانش را که برد؟
 از کمانگیر شهابش، کس نمی بیند نشان تیرهایش را که بشکست و کمانش را که برد؟...
 پیش ازین‌ها این زمین را آسمانی سبز بود نیست اینک جز سیاهی، آسمانش را که برد؟
 (همان: ۴۴۱)

اوج یأس فلسفی در غزل «خب، که این طور...» مشاهده می شود که شاعر به پوچی کامل رسیده هم گذشته و هم آینده اش را پوچ می بیند حتی عشق را که در مراحل از زندگی اش به آن دل خوش بوده است، پوچ می بیند:

راست می گفت، رفتم: پشت سر هرچه پوچی
 پیش رو هم از آن پس پوچ شد روزگارم
 آزمون نخستین نقطه دید من شد
 عشق را پوچ می دید چشم بی اختیارم
 (همان: ۱۰۸۵-۱۰۸۶)

۲.۱.۲. اشارات غیر صریح و علائم یأس فلسفی در غزلیات سیمین

علاوه بر اشارات مستقیم سیمین به یأس درونی خود، برخی از علائم یأس فلسفی مانند آرزوی مرگ و اندوه ناشی از وجود مرگ در آفرینش، بدبینی به موجودات و آفرینش و اعتراض به آن، اشاره به جبرهای درونی و ذاتی انسان و کشش به گناه و غیره را در غزلیات او می توان مشاهده کرد که در زیر به توضیح شواهد آن پرداخته شده است.

۲.۱.۲.۱. آرزوی مرگ

در بعضی از غزلیات او مشاهده می شود که بارها آرزوی مرگ می کند و قصد نابود کردن خود را دارد. در غزل «خواب دانه» مشاهده می کنیم که به خاطر ناراحتی که از وضعیت رکود و سستی خود دارد، خسته شده و تنها راه چاره را خوردن خواب دانه و مرگ می بیند:

این بار زندگی را، ای دوش من! به سامان والله نمی رسانی، بالله نمی توانی
 «آخر دوا» شبی را، زان خواب دانه سیمین چندان بخور که یکسر، در خواب خوش بمانی!
 (همان: ۴۶۳)

۲.۲.۱.۲. اندوه ناشی از وجود مرگ

یکی از مضامینی که در غزلیات او تکرار می‌شود افسوس و اندوهی است که از ختم شدن زندگی انسان به مرگ حاصل می‌شود در غزل «تاول اندیشه» ملاحظه می‌شود که شاعر زمان را وسیله و مسیر پوسیدن تن می‌بیند و زندگی را تکرار می‌نامد و زندگی و مرگ را تقدیر و جبر می‌شمارد:

روز و شب و روز و شب و پوسیدن تن بود تا دیده بدین پوچی تکرار گشودم
زادن همه آغاز پذیرایی مرگ است بیهوده زبان از پی انکار گشودم
این زادن و این مرگ - چه دشوار و چه آسان - من دیده بدین هر دو به‌ناچار گشودم
(بهبهانی، ۱۳۹۰: ۴۵۴)

در غزل در طول راه که جزو آخرین غزل‌های اوست هم به این موضوع اشاره می‌شود. سیمین با استفهام انکاری آمدن و رفتن را حماقت می‌داند و این دو را به دو نقطه در ابتدا و انتهای خطی تشبیه می‌کند که باید به‌ناچار در آن قدم زد:

هان چگونه مقصد است این؟ مرگ؟ پس تولدم چیست؟
آمدیم تا بمیریم؟ این حماقت است، یا نه؟
زاد و مرگ ما در نقطه ست در دو سوی طول یک خط
هر چه هست، طول خط است ابدا انتها، نه
(بهبهانی، ۱۱۴۵)

۳.۲.۱.۲. یأس در نگاه او به آفرینش انسان و جهان

سیمین در برخی از غزل‌ها مضامینی در مورد آفرینش بیان می‌کند. در این زمینه نگاه او به آفرینش مانند دیگر مضامین حاکی از یأس و ناامیدی اوست. در غزل «در درگاه» با توجه به نگرش ناامیدانه او از جامعه هیچ زیبایی در آفرینش نمی‌بیند و ضمن پرسش اعتراض‌آمیزش بیان می‌کند که آفرینش همراه با سکوت مرگ است:

این چشم‌های ساخته از شیشه‌کار کیست؟ بی انتظار، دوخته بر رهگذار کیست؟
این جمله خیل آدمکان، با سکوت مرگ در کارگاه، مانده به‌جا، یادگار کیست؟
(همان، ۱۳۹۰: ۴۷۳)

در ابیات بعدی جهان را کشتی کاغذی می‌داند که نباید هیچ امیدی به نجات آن داشت و مردم مانند تک‌سوارهای مقوایی اند که پر از کینه هستند:

این کودکانه کشتی کاغذ، به روی آب در انتظار موج نسیم از دیار کیست؟
این تک‌سوارهای مقوا سرشت را لب‌ها پر از حماسه، پی کارزار کیست؟
(همان: ۴۷۳-۴۷۴)

در غزل «صورتگر چیره‌دست» هم این اعتراض به آفرینش مشاهده می‌گردد و دلیلش این است که چرا همه چیز برعکس آفریده‌شده و چیزی جای خود قرار ندارد:

صورتگر چیره‌دست نقشی پدیدار کرد
وین هر چه «هستی» که هست وارونه انگار کرد:
سیمینه مهتاب را رنگی ز شن‌گرف زد

زرینه خورشید را همتای زنگار کرد...
 بر بازوی کافران تعویذ آیات بست
 بر سینه زاهدان تصویر زنار کرد...
 (همان: ۵۵۶)

و حتی در ابیاتی به صراحت این نقش و آفرینش را باطل می خواند:

گفتم که: این چیره دست زین جمله صورت که بست
 بس نقش باطل کشید بس بر غلط کار کرد
 (همان: ۵۵۶-۵۵۷)

در غزل «در خانه نشستیم» هم اعتراض به آفرینش، رنج انسان و مرگ او در این دنیا، خیام گونه مشهود است:

این خانه درش نیست راه گذرش نیست
 ما را به ترنجی بستند پری وار
 این خانه سپنج است خاکش همه رنج است
 خشتش: همه تردید بامش: همه آوار
 پیغام نسیمش: گندیدن اجساد
 همگام شمیمش: ارواح گنهکار
 (همان: ۵۲۱)

و حتی در ابیاتی ادب شرعی را رعایت نکرده:

دستی که بیاراست این خانه که ماراست
 دهرش مگماراد بر کار، دگر بار!
 تمکین قضا را تسلیم و رضا را،
 رخساره نهادیم بر خاک به ناچار
 (همان: ۵۲۱-۵۲۲)

۴.۲.۱.۲. نامیدی از آدم واقعی و اشاره به جبرهای درونی و ذاتی به گناه در انسان

اوج بدبینی و یأس شاعر در غزل «جامی گناه خواهم» ملاحظه می شود. انگار شاعر در این غزل در پی دستیابی به همان آرمان همیشگی و ازلی انسان است؛ یعنی «انسانم آرزوست»:

گویم به خود که دیدی: در آرزوی «آدم»
 عمرت گذشت و اینک این است آنچه خواهی!
 (همان: ۵۱۴)

اما به خاطر نقاط ضعف انسان، مانند گناهکار بودن، از جنس خاک بودن که آن را پایه و اساس شکل انسان می داند:

جامی گناه خواهم پیمانهای تباهی؛
 وانگاه توده ای خاک آلوده با سیاهی
 زان مایه ها بسازم انگار شکل آدم
 (همان)

از این آرزو ناامید است و آدمی را که ساخته با موارد فوق، این گونه توصیف می‌کند:

با دست‌های چوبی	با زلف‌های کاهی
کام و دهان گشاده	دندان‌ش اوفتاده؛
بر زشتی‌ای نهادش	سیمای او گواهی
از تاب تند شهوت	هر پرده را دریده
روئیده بر جبینش	اندام شرمگاهی!
چشمی به کیسه زر	چشمی به عیش بستر
همچون شعاع سرخی	تابیده از دوراهی
تن در شبیه‌سازی	چون سوسمار رنگین...

(همان: ۵۱۳-۵۱۴)

انسانی که با توصیفات فوق در ذهن سیمین ساخته می‌شود، بسیار ظالم و ستمکار است و فریاد دادخواهی سیمین به جایی نمی‌رسد. (همان: ۵۱۴)

۵.۲.۱.۲. جبر زمان و گذشت کند آن

زمان و عمر از نظر سیمین تحت تأثیر افکار ناامیدکننده او قرار گرفته و ویژگی‌هایی دارد مانند «جبر زمان». در غزل «از بوتۀ خوشبوی گلبر» ضمن برشمردن تجارب خوشی که در دنیا دیده است و اکنون همه چیز برعکس شده در بیت زیر می‌سراید:

من دیده‌ام جبر زمان را نابودیِ فرسودگان را
(همان: ۴۷۸)

مشاهده می‌کنیم که اندوه وجود مرگ شاعر را آزرده می‌کند و می‌خواهد این گذشت زمان مایه عبرت شود و با تأمل به آن بنگرند (همان: ۴۷۸-۴۷۹)

یکی دیگر از ویژگی‌های زمان سستی و کندی حرکت آن است که این ویژگی برای افراد مایوس و ناامید امری کاملاً طبیعی است. در غزل «چشم لعلی رنگ خرگوشان» مردم جامعه را صورتک می‌بیند و وضعیت جامعه ناامیدکننده است و زمان نمی‌گذرد:

پای سنگین زمان بر سینه من مانده سخت عقربک‌ها را، به پیمودن، شتابی نیست نیست
تنهایی همه‌جا را فرا گرفته و هیچ خبری از شادی نیست. (همان: ۴۳۰-۴۳۱)

زیباترین غزل در مورد زمان در شعر سیمین غزل «عایق سربی» است چنان‌که در بیت اول اشاره می‌کند منظورش ساعت‌دیواری است. عقربه‌ها را سیاه‌رو می‌داند:

این هر دو سیه‌رو را - گر عقربه می‌نامی - یک‌لحظه به رقص آور، بر صفحه زنگاری
(همان: ۴۷۰-۴۷۱)

و به خاطر درنگ و تأملی که درگذشتن دارند آن‌ها را اسیر می‌نامد:

گذشتن وامانده ز پویدن، بنشسته به پاییدن چون پای گرفتاران، در دام گرفتاری
(همان)

گویی یخ‌بسته‌اند و در ابیات بعدی متوجه می‌شویم که به خاطر اوضاع جامعه اوست که این نگرش را به زمان دارد. دلیل اینکه سیمین در این غزل ساعت را نفی می‌کند و زمان را نکوهش می‌کند در بیت آخر آمده است؛ او عقیده دارد که زمان مثل

موجود زنده‌ای باید پرتحرک باشد انسان‌هایی که در آن قرار دارند پرتحرک باشند اما چون جامعه را منجمد می‌بیند، این احساس را نسبت به زمان دارد:

در خواب گران، خلقی، پویان و دوان هر سو روح همگی اما بازیچه بیماری
در پیله ابریشم، موجود نحیفی را مرگ از پی خواب آمد، بی لحظه بیداری
رگ‌های زمان گویی، از گردش خون خالی‌ست دل از تپش افتاده، در ساعت دیواری...
(همان: ۴۷۰-۴۷۱)

۶.۲.۱.۲. تاکید بر تقدیر و یأس ناشی از آن

سیمین در غزل «باد، فتح غروب را...» به خاطر وضعیت جامعه ناراحت و مأیوس است؛ اما عقیده دارد اگر به گذشته تاریخ نگاه کنی این به پایان نمی‌رسد بلکه تکرار می‌شود؛ جبر تغییر نمی‌کند و همین است و هرکسی که این وضعیت را قبول ندارد، بهتر است بمیرد و این دقیقاً ویژگی افرادی است که دچار یأس فلسفی شده‌اند:

گر، به تاریخ بنگری و ر به تاریک بگذری
این به پایان نمی‌رسد وان به تکرار می‌کشد
باز یحیای آفتاب مزد رقصی هوس نواز
بر گل‌افشان خون خویش زلف زر تار می‌کشد
جبر تغییرناپذیر خود همین است و گو بمیر!
هر که بیزار می‌شود هر که آزار می‌کشد
(همان: ۵۷۱-۵۷۲)

۷.۲.۱.۲. مرگ باور

در برخی از غزل‌ها مشاهده می‌شود که سیمین از شک و تردید و ایمان خود سخن می‌گوید گاهی خود را کاملاً بی‌باور می‌بیند به‌عنوان نمونه در غزل «مخوان...» برای مرگ باور خود گریه می‌کند به این دلیل که حتی وجود انسان را باور ندارد این نوع نگرش ناشی از وضعیت مردم در جامعه است که همگی در خواب به سر می‌برند:

گمان کودکی‌ام کو - چو آب و آینه صاف - قبول قصه شهزادگان و دیوان را؟
به مرگ باور خود گریه می‌کنم که هنوز یقین نداشته حتی وجود انسان را!
(همان: ۵۱۰)

گاه در غزلیاتی مانند «در لجه سرگردانی» مشاهده می‌کنیم بین شک و ایمان سرگردان است و در لابه‌لای سخنانش باز به مرگ باور که آن را به دختری تشبیه می‌کند اشاره کرده است:

بی رخصت داور، اینجا شک، آخته خنجر اینجا
چون دختر باور، اینجا قربانی دیگر بودم
(همان: ۵۶۷-۵۶۸)

۳.۱.۲. عوامل وجود یأس فلسفی در غزلیات سیمین

چنانکه در مطالب فوق نشان داده شد یأس فلسفی در غزلیات سیمین به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم مشاهده می‌شود. حضور این تفکر در غزلیاتش، هم منشأ فردی و درونی دارد و هم منشأ بیرونی و اجتماعی؛ اما با توجه به اینکه این دو نوع آن‌چنان درهم‌آمیخته و باهم مرتبط‌اند در این مقاله از هم تفکیک نمی‌شوند و فقط به عوامل اشاره خواهد شد.

۱.۳.۱.۲. تنهایی

در بیشتر اشعار او تنهایی به این معنا نیست که او یار و همدمی ندارد یا در جامعه‌ای بدون انسان زندگی می‌کند. این تنهایی او متناقض گونه است در عین اینکه در جمع است، تنهاست اما وضعیت خفقان‌بار جامعه و بی‌خبری، خواب و غفلت مردم جامعه - که در جای‌جای غزل‌ها آن‌ها را نقد می‌کند - سبب احساس تنهایی او شده است:

در کوری بُن‌بست‌ها، چشم طلب، وامی‌کنم با چشم‌ها، با دست‌ها، یاری تمنا می‌کنم
در می‌زنم، در می‌زنم، بر کوبه‌ها سر می‌زنم کس نشنود آوای من، چندان که غوغا می‌کنم
(همان: ۴۵۹)

در غزل «چشم لعلی رنگ خرگوشان» جامعه را دشت بی‌آب و مردم جامعه را صورتک می‌بیند که خنده‌هایشان دال بر غم درونی و شادی‌های آن‌ها نقاب است و جامعه فاقد آفتاب روشن است:

تشنه میرم که در این دشت، آبی نیست، نیست وین همه موج بلورین، جز سرابی نیست، نیست
خنده این صورتک‌ها گریه را پنهانگر است: این همه شادی به‌جز نقش نقابی نیست، نیست
هر چه می‌بینم سیاهی در سیاهی - کوه کوه - در پس این تیرگی‌ها، آفتابی نیست، نیست
(همان: ۴۵۹)

چنانکه مشاهده می‌شود «سیاهی در سیاهی» عبارت بسیار مناسبی برای بیان اوج ناامیدی و یأس شاعر است که به خاطر احساس تنهایی به شاعر دست داده است و ابیات بعدی این تنهایی را به اوج می‌رساند و می‌گوید تنها صدایی که به گوشش می‌رسد انعکاس صدای ناله خودش است:

آه سیمین! بازگشت ناله پاسخگوی توست هم زبان کوه را جز این جوابی نیست، نیست...
(همان: ۴۳۱)

در غزل «با چنین قانون سربی...» زور و دیکتاتوری سیاسی را «قانون سربی» می‌نامد و یکی از عوامل گوشه‌نشینی و تنهایی خود را همین اوضاع می‌داند و در چنین وضعیتی جام تلخ شوکران را شیرین می‌بیند و آرزوی آن را دارد:

با چنین قانون سربی، خامشی را ناگزیرم؛ هر چه زشتی، می‌پسندم، هر چه خواری، می‌پذیرم
با سکوتی، بی‌کلامی، گر توان گفتن پیامی، جام تلخ شوکران کو تا به شیرینی بگیرم؟
آتش لعلی پسندد مردنِ خاکستری را: همچنان لختی بسوزم، پس به آرامی بمیرم
(همان: ۵۱۹)

پس از اینکه اشاره می‌کند این وضعیت مانند سنگی سنگین بر گردن اوست و خود را «برده» می‌نامد به زیبایی زندگی را «صبر سنگین» لقب می‌دهد و باز آرزوی مرگ می‌کند:

گویا سنگی به گردن بسته دارم، کزین سان پاس حرمت، خواجه‌گان را، برده‌واری سربه‌زیرم
زندگی - ای صبر سنگین! - می‌شمارم لحظه‌ها را با تپیدن‌های قلبی کز تو دیگر کرده سیرم
(همان: ۵۲۰)

در غزل «من روح می‌فروشم»، روح را که تنها کالای اوست به حراج می‌گذارد و هرچند این کار را نارواترین قلمداد می‌کند اما در محیطی زندگی می‌کند که مدت‌زمان مدیدی است که همه روح خود را فروخته‌اند، اما شاعر از این وضعیت ناراحت است و گریان به همین دلیل خاموشی اختیار کرده است:

من روح می فروشم، کالای من همین است
وز هر چه نارواتر، این نارواترین است
در شهر خودپرستی در چهارسوق پستی
سودا و سود خلقی، دیری است این چنین است
(همان: ۵۴۸)

و در نهایت ناامیدی وضعیت خود را این گونه توصیف می کند که سردی و تاریکی از بارزترین ویژگی آن است:

شامم چه نام دارد؟ ژرفی که وهمناک است
بر بام من چه بارد؟ برفی که سهمگین است
سرد است سرد، جانم، یخ بسته استخوان
گوی که خانمانم مقطبی ترین زمین است
(همان)

در غزل «ز شب خستگان یاد کن!» باز شاعر با تقابل خود در مقابل ناجی ای که مشخص نیست چه کسی است فقط از او کمک می طلبد که اگر توانست به آرمانی دست یابد شاعر را هم فراموش نکند و برای بیان این مضمون تقابل های زیبایی را خلق کرده است اگر به صبح رسیدی اگر به بهشت رسیدی اگر توانستی پرواز کنی آن موقع از آن ها برایم سخن بگو انگار می داند که تمامی این ها در جامعه او سرابی بیش نیست و خود را در اوج ناامیدی می بیند:

منم چنگ ناساز تو نه یکدم هماواز تو
سراپای، نومیدیم سراسر، امیدی اگر...
(همان: ۵۵۳)

در غزل «شهر بند سکوت» هم شهر را شهر کوردلان نامیده و این شهر را سرشار از بی ارزشی ها تصور می کند و مردم شهر را خفته می بیند و آرزوی مرگ می کند:

ز شهر بند سکوت سر رهایی نیست که پیش خفته، مجال سخن سرایی نیست
ز هیس هیس زبان شما، توان دانست که خلق را به فغان من آشنایی نیست...
به چارمیخ زمان چون مسیح باید مُرد که اوج این همه تسلیم، جز خدایی نیست
گناه ماست نیالودگی، درین سامان که هیچ کرده به آیین پارسایی نیست
(همان: ۴۳۳)

۲.۳.۱.۲. نبود همدم و عدم حضور عشق

گاهی این تنهایی ناشی از فقدان همدم و معشوقه ای است که بتواند تنهایی اش را پر کند. یکی دیگر از عوامل یأس در غزلیات سیمین عشق و کم شدن یا عدم حضور عشق و دوستانش در زندگی اوست. در مقدمه غزل «درخت ارغوان» با دیدن زیبایی های طبیعت و بهار و وصف زیبایی که از آن می کند بیان می دارد:

درخت ارغوان در زیر بار گل خم آورده ز بس آویز لعل از خوشه های خرم آورده
هزاران شعله را ماند که امواج نسیم او را چنین در معبد خورشید، در پیچ و خم آورده
یکی بی بار و آن یک بارور، بی ناز و بی منت: زبان گنجشک و گردو، سر در آغوش هم آورده
(همان: ۵۴۴-۵۴۵)

اما در نهایت می گوید چه فایده من تنها هستم گرچه همه ابزارهای خوشی فراهم است:

همه جمعند و من تنها، چه سازم این غرامت را؟ که سیمین از شمار افزون در این سودا کم آورده...
(همان: ۵۴۴-۵۴۵)

در غزل «فریاد و کوه» شاعر دلیل تنهایی خود را خاموشی عشق و عدم حضور معشوق می‌بیند:
پیام یاری و دیدار کامجویی نیست چه آرزو کنم ای دل؟ که آرزویی نیست
گرفتم این که نبستند دست‌وپای طلب گلی به باغ که ارزد به جست‌وجویی، نیست
به دوش همّت جان چیست بار ممتّ چشم مرا که چشم تمنّای دل به سویی نیست؟
(همان: ۴۶۷)

و در پایان آرزوی مرگ می‌کند و اوج تنهایی را در این نشان می‌دهد که تنها شنونده خودش است و بس:
خزان مرگ بگو رنگ نیستی بزند بهار خاطر ما را که رنگ و بویی نیست
به خیره این همه فریاد می‌کنی، سیمین! که غیر کوه غم، اینجا، جوابگویی نیست...
(همان: ۴۶۷)

از دست دادن یاران در پایان عمر یکی دیگر از عواملی است که سبب تنهایی سیمین و یأس او شده است این مضمون در مجموعه آخر دیوانش موج می‌زند در غزل «سباهام با کلیدی» از فقدان دوستان و یارانی مانند نادر، خویی، سایه، لعبت، رؤیا، رضا و دیگران ابراز تأسف می‌کند و با ناملیدی می‌گوید باغ و بستان از آن‌ها خالی شده و هریک به طرفی رفته‌اند و خود را سرزنش می‌کند و می‌گوید چرا تو مانده‌ای؟

شب‌های با دوست بودن، تا صبح خواندن، سرودن
کو دیگر آن شادخواری، کو دیگر آن انجمن‌ها
نادر، خویی، سایه، لعبت، رؤیا، رضا، وان دگرها
خالی ست این باغ و بستان‌ها زان سروها، نارون‌ها
(همان: ۱۰۸۳)

در غزل «چه پای سختی فشرده‌ام»، زنده ماندن در این سرزمین را نوعی مقابله با مرگ می‌داند و از این یأس و سختی که نمرده است تعجب می‌کند و غم دوستان را که یکی در غربی و دیگری در زندان است طاقت از وی بریده است و مثل بار سنگینی بر سینه‌اش سنگینی می‌کند و این مشکلات یکی دوتا نیست و بارها در سوگ آن‌ها نشسته است و به کرات اشک خونین پاک کرده است. (همان: ۱۰۹۵-۱۰۹۶)

در غزل «چراغ... کتاب» سیمین از این نوع تنهایی شکوه می‌کند؛ او چراغ را خاموش کرده، پتو هم رویش سنگینی می‌کند و از کتاب به‌عنوان «سمباده مغز» نام می‌برد و ناخوانده آن را می‌بندد و می‌گوید دوستانی که در کنارش بودند، اکنون نیستند. سیمین در این غزل تنهایی را تجربه می‌کند و برگ گل‌ها را شمارش می‌کند و از غربی، یار را زمزمه می‌کند و جاده را نگاه می‌کند که از تنهایی بیرون آید و تنها هم‌نشین او روزنامه و قهوه است و از تنهایی اشک از چشمانش سرازیر می‌شود:

بشمار برگ‌های گلی را وقتی که هیچ کار نداری
با یاد یار زمزمه‌ای کن در غربتی که یار نداری
هر شب کنار پنجره بنشین، بر امتداد جاده نظر کن
شاید که دوستی ز ره آید هرچند انتظار نداری
(همان: ۱۰۷۵-۱۰۷۶)

در غزل «با نخل‌های سترون»، سیمین در قالب تمثیل می‌گوید که نور و نسیم باد با حالت غمگینانه، غیر از حالت بیزاری و یأس چیز دیگری نمی‌گویند و عکس عمل کردن طبیعت را هم نشانه‌ناامیدی می‌داند و خود را دلی بی‌سرپناه تلقی می‌کند که عشق در وجود آن‌ها مرده است و می‌گوید که در تمام وجودم مثل نای زمزمه کن تا شاید که استخوان‌های پوسیده‌ام زنده شود (همان: ۱۰۶۳)

سیمین که در بهار هم خوشی نمی‌بیند و همچنان یأس در وجودش است و می‌گوید وقتی که با چشمم هزاران چیز را دیده‌ام و دوستم را نمی‌بینم و بوی گل‌ها را هم احساس نمی‌کند و غم در نظر او هزاران لایه دارد:

هارا! باز گل‌پوشی؛ نگین ژاله درگوشی
چه قصه رفته با چشمم؟ چرا تو را نمی‌بینم؟
بنفشه چشم و رو دارد شکوفه رنگ و بو دارد
غمم هزاران تو دارد که این دوتا نمی‌بینم
(همان: ۱۱۰۴)

سیمین در غزل «بیرون ز خطی، ای من» از تنهایی خود کاملاً ناامید و مأیوس است. حتی با وجود جگرگوشه‌های خود که سه فرزندش هستند، خود را تنها می‌بیند و خود را زمانی یک نخل بخشنده می‌دید اما اکنون کاملاً تنهاست:

بیرون ز خطی، ای «من» دیگر نمی‌خواهند
حتی جگربندانست، حتی سه تن فرزندت
با خود چه کردی، ای «من»؟ کز خون دل رنگین شد
یاقوت گوش آویزت، مرجان گردن بندت
ای «من» که جان فرسودی یک نخل بیش بودی
با مردم بیگانه یا خیل خویشاوندت
اکنون خزان پیش آمد، ایام تشویش آمد
بی خوشه‌شهد آگین دیگر نمی‌خواهند
(همان: ۹۸۵)

۳.۳.۱.۲. پیری

یکی دیگر از عوامل یأس، پیری است که در غزل «سر در نشیبِ حسیضم» به این موضوع اشاره کرده است و حالت و شور جوانی را آرزوی می‌کند و از این وضعیت بیزار است:

شاید تباهی جسمم شاید فزونی سالم
کو آن تشنج لذت کز درک نور و نوازش
بود از طلوعه شرقم بود از نسیم شمالم؟
در عمق چشم سیاهم یخ‌بسته وحشت پایان
وز این دو چشمه ننوشی جز قطره‌های ملالم
(همان: ۵۵۴-۵۵۵)

پیری به‌عنوان یکی از دلایل یأس او به‌ویژه در مجموعه‌های آخر شعری او موج می‌زند. در غزل «باجی» سیمین از دوران پیری خود گلایه دارد و می‌گوید از پای افتاده‌ام و احساس می‌کنم که صدها سال است که مرده‌ام و تاب و طاقت در زانوهایش نمانده است حتی از وضع خود اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و اشک از چشمانش به سبب کهولت سرازیر می‌شود:

از پای افتاده‌ام و برپای، صدساله مرده‌ام و برجا
 هیچم مشاهده در دیدن، هیچم مجاهده در زانو
 گویی نه خواب و نه بیدارم و ز حال خود خبر ندارم
 خیس از تطاول رگبارم یا از سرشک روان در جو...
 (همان: ۱۰۲۹)

سیمین در غزل «در طول راه» عنوان می‌کند که سال‌های زیادی را سپری کرده و عمرش به تلخ‌کامی می‌گذرد. آرزوی مرگ می‌کند؛ زیرا مرگ را مقصد نهایی می‌داند:

پیر ماه و سال هست پیر یار بی‌وفا، نه!
 عمر می‌رود به تلخی پیر می‌شوم، چرا نه؟
 پیر می‌شوی چه بهتر! زود می‌رسی به مقصد
 (همان: ۱۱۴۵)

در غزل «بس که در این دیر کهنه...» باز همین مضمون، سبب یأس شاعر شده است و درحالی‌که هنوز با سن شصت‌سالگی فاصله زیادی دارد تصور می‌کند عمرش طولانی شده است:

گرچه هنوزم به شصت سال بسی هست باز بر این باورم که دیر بماندم
 غنچه آفت‌رسیده‌ام که به گلشن رنگ جوانی ندیده، پیر بماندم
 (همان: ۵۶۱)

و خود را نیلوفر که نماد تنهایی است، می‌نامد (همان). در غزل «در من نشسته به نرمی» هم مشاهده می‌کنیم که یأس و ناامیدی شاعر ناشی از گذشت زمان و عمر اوست:

کو آن شکوه جوانی وان نـازکانه سراپا
 در خوش‌تراشی و تُردی چون ساقه‌های بهاری...
 اینک منم که به‌کندی بیمار و کاهل و سنگین
 لغزد به جوی عروقم آن سرخ‌گونه جاری...
 تنگی گرفته نفس‌ها در آستان عزیمت
 با بی‌درنگی فرصت ماییم و لحظه‌شماری...
 (همان: ۵۶۹-۵۷۰)

سیمین در غزل «لعنت» از تمام عمر خود با یأس و ناامیدانه سخن می‌گوید که زندگی به پایان رسید و نتیجه سراسر عمر خود را یک‌مشت توخالی لعنتی عنوان می‌کند که بیهوده سپری شد:

خواب‌وخیالی پوچ و خالی: ایسن زندگانی بود و بگذشت
 دوران به ترتیب و توالی سالی به سال افزود و بگذشت...
 با عمر خود گفتم که دیری جان‌کننده‌ای، اکنون چه داری
 پیش نگاهم مشت خالی چون لعنتی بگشود و بگذشت...
 (همان: ۱۱۴۴)

۴.۳.۱.۲. اوضاع اجتماعی

در غزل «غبار سرب» که وضعیت جامعه را توصیف می‌کند دلیل اصلی ناامیدی او همان اوضاع جامعه است که در آن ارزش‌ها عوض شده‌اند و مردم در حال اعدام شدن هستند؛ اما کسی حرفی نمی‌زند و او هم ناچار است سکوت کند:

زمین نیزار زوبین‌ها، فضا خونین چرا باید؟
 زمین و آسمان من، بدین آیین چرا باید؟
 به چشم پلک‌ها هر دم، در شادی چرا بندد؟
 ز اشکم، مخمل مژگان، بلورآجین چرا باید؟
 به همت سروری‌ها را، اگر امکان نمی‌بینم،
 به خواری بندگی‌ها را، چنین تمکین چرا باید؟...
 سرودم گر توان بخش آبر مردی نشد، باری،
 کلامم نوحه‌ای بر لاشه‌ای خونین، چرا باید؟
 سخن در سینه می‌میرد، زبان در کام می‌پوسد
 فغان بر لب نمی‌آید، خدایا، این چرا باید؟
 (همان: ۴۶۸-۴۶۹)

در غزل «شاخه‌های آهکی» هم آنچه یأس در وجود او ایجاد کرده همان وضعیت سرد و سوزان جامعه است که احساس بیهودگی و پوچی در او ایجاد کرده است:

وای! من بیهوده‌ام، بیهوده‌ام در کارها
 روز و شب می‌رویم و رویدم این است - این:
 آه! من افتاده‌ام، افتاده؛ چون بیمارها
 در کویری سخت سوزان، مایه نومی‌دی است
 شاخه‌های آهکی در زیر سقف غارها
 استخوانی مانده باقی، از تن مردارها
 لاخواران در تنم کاویده و نادیده هیچ
 خشمگین کوبیده بر هم بال‌ها، منقارها
 ای شما از زندگی لبریزها، سرشارها!
 خالی‌تر از یک خواب، یا از یک سکوت
 دشمنانم آدمک‌ها، آدمک‌هایم گلی
 خونخوارها...
 (همان: ۴۵۰)

سیمین در این غزل از وضعیت بد اجتماعی و اعدام جوانان سخن می‌گوید که در آن جنازه جوانان را در حالی به خانواده‌هایشان برمی‌گردانند که مادرانشان بر جنازه‌هایشان فغان می‌کنند (همان: ۱۰۸۷-۱۰۸۸). همچنین در غزل «گم کرده هرچه مرواری» هر گوشه مملکت را به صورت تپه‌ای از خرابه می‌بیند که گویی سیل آن را ویران کرده است و این‌ها را به عنوان نوعی از بیماری در جامعه تلقی می‌کند و ناامیدی را در قلب آن‌ها می‌بیند و باز در ذهن خود به جوانان و شهرها امید می‌دهد و می‌گوید: که دوباره می‌سازمت؛ ولی امید و شادی به کلی از دست‌رفته است:

سیل ایستاده می‌بینم، برجا نهاده می‌بینم
 هر گوشه تلی ویرانی، هر سو نشان بیماری
 در قلب‌ها، امید، اما، گوید: دوباره می‌سازم
 با شهرهام آبادی، با خلق‌هام سالاری
 امید خسته می‌ماند، شادی شکسته می‌ماند
 هر عشق می‌دمد نفرت، هر اشتیاق اما توان به‌زانو، نه
 زهدان هر آنچه می‌زاید، قد می‌کشد تبهکاری بیزاری
 نوزاد را به پیشانی، روییده شرم پنداری
 (همان، ۹۸۱-۹۸۲)

و در شعر «ای شهر...» می‌گوید ویرانی آن‌قدر زیاد است که هر آنچه عمرانی و آبادانی بوده به‌کلی ویران‌شده و عامل این ویرانی را فقط وضعیت بد اجتماعی می‌داند:

باور کنم آیا، باور این طرفه که اکنون دیگر
فرمانده ویرانی‌ها دارد سرِ عمرانت را؟
(همان: ۹۸۴)

یأس و بیزاری ناشی از اوضاع اجتماعی باعث شده که حتی سیمین از زندگی هم بیزار شود و در غزل «که چی» عمر طولانی را بیهوده می‌پندارد؛ چون از بهبود اوضاع و اتمام ظلم و تجاوز ناامید است همین تفکر سبب شده که دنیا را قفس ببیند و آرزوی گریز از آن را که به معنای آرزوی مرگ است، داشته باشد:

که چی؟ که بمانم دو‌یست سال به ظلم تباهی نظر کنم
که هی همه روزم به شب رسد که هی همه‌شب را سحر کنم
که هی سحر از پشت شیشه‌ها دهن‌کجی آفتاب را
بینم و با نفرتی غلیظ نگاه به‌روز دگر کنم
قفس، همه دنیا قفس، قفس هوای گریزم به سر زند
(همان: ۱۱۱۶-۱۱۱۷)

یأس و ناامیدی چنان بر دل شاعر سایه افکنده است و فقر و فساد و فحشا آن‌چنان جامعه را گرفته است که حتی در روز قیامت هم امیدی به بهبود آن نیست و مرگ هم آخرین راه‌رهایی از آن است و این همان یأس فلسفی است:

فقر و فساد و فحشا را از این خرابه خواهی راند
تا عیش امن و تقوا را سوی سرا بیاری؟ نه!
بالابلند پویا را ننگ است ضعف و بیماری
گر آخرین دوا خواهی مرگ است و شرمساری، نه!
(همان: ۱۱۲۵-۱۱۲۴)

در غزل «در دیده، تصویر کن» هم جامعه را مردابی تصور می‌کند که تقدیرش تاریکی و سیاهی است و با هیچ سنگی نمی‌توان این تاریکی را به هم زد و این دقیقاً هم همان یأس فلسفی است و هر چه بر آن روییده غیر از جلبک‌های زشت و گیاهان بی‌برگ که نماد مردم جامعه است، نیست:

جوی و لب کشت کو؟ جز جلبکی زشت کو
پیچیده بر ساق نی بازوی بی‌تاب را؟
هر ساق بی‌بار و برگ تاری است بر چنگ مرگ
(همان: ۵۷۵)

و باز نسبت به بهبود اوضاع بسیار ناامید است:

این دیده ناامید تطهیر آب از ندید
تاوان ز سیمین کشید تقطیر سیماب را
(همان: ۵۷۵-۵۷۶)

۳. نتیجه‌گیری

این پژوهش حاکی از این است که غزل در کنار رسالت‌های اصلی خود مانند بیان مغالزه و تجارب عاشقانه و مسائل اجتماعی، می‌تواند ظرفیت بیان مسائل فلسفی را داشته باشد و از طرفی دیگر سیمین نه تنها در قالب غزل به سمت قالب نو و نیمایی حرکت کرد بلکه از لحاظ محتوایی هم با بیان مفاهیم فلسفی و تأمل در آن و حتی نقد آن‌ها راه جدیدی را برای غزل‌سرایان بعد از خود باز کرد همان کاری که در رمان و داستان کوتاه افرادی مانند صادق چوبک، هدایت و ... انجام دادند. از طرفی دیگر، بررسی مضامین غزلیات سیمین از دیدگاه فلسفی نشان می‌دهد که هم می‌توان در غزلیاتش به‌طور مستقیم نشانه‌های یأس فلسفی را در معنای واقعی آن - رسیدن به بدبینی که هیچ‌امیدی به بهبود اوضاع انسان، جامعه و خود نیست - مشاهده کرد و هم از طریق نشانه‌ها و علائم یأس فلسفی مانند بدبینی و اعتراض به آفرینش، آروزی مرگ، تأخیر و کندی گذر زمان، مرگ باوری و اعتقاد به جبرهای درونی و اجتماعی همگی نشان از یأس فلسفی در اشعار او دارند.

نتیجه دیگر این پژوهش دستیابی به علل و عوامل وجود این یأس است که بخشی از آن را می‌توان ریشه در مسائل فردی اعم از مشکلات خانوادگی، گذشت عمر و تجربه پیری و حساسیت شاعر، از دست دادن دوستان و عزیزان دانست و بخشی از آن به مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه او که به گفته خود شاعر مملو از خفقان و تاریکی است. البته این بُعد از دیدگاه فکری شاعر قابل بررسی است و به دلیل عدم تناسب اوضاع اجتماعی با افکار و دیدگاه‌های شاعر در ارتباط است.

این مقاله با توجه به اینکه به طور ضمنی به گفتمان فلسفی غزلیات سیمین هم پرداخته است می‌تواند بیانگر این نتیجه باشد که گفتمان فلسفی غزلیات سیمین و ریشه‌یابی علل نوع تفکر حاکی از این است که ادبیات و مخصوصاً قالب غزل که من شاعر در آن عنصر پررنگی است و شاعران امروزه تعهد خاصی نسبت به مسائل اجتماعی دارند، از جامعه و زندگی شاعر جدا نیست.

با توجه به اینکه از دیدگاه روانشناسی، جنسیت هم می‌تواند در رسیدن به یأس فلسفی افراد و از جمله افرادی مانند سیمین در ارتباط باشد، پیشنهاد می‌شود پژوهشگران بعدی این موضوع را در اشعار او یا سایر زنان مانند تحقیق نمایند.

منابع

- اسماعیلی‌نیا، فاطمه؛ سلطانی، حسن؛ اسدی‌علیرضا (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی عوامل شعر سیاه در اشعار سیمین بهبهانی و نازک الملائکه. *مطالعات تطبیقی فارسی و عربی*. ۲ (۳)، ۳۶-۹.
- بالی، علی (۱۳۹۲). *زمینه‌های یأس فلسفی در اشعار میرزاده عشقی، ایرج میرزا، ملک الشعرا بهار، اخوان و هوشنگ ابتهاج*. رساله دکتری. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز. تهران. ایران.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۹۰). *مجموعه اشعار*. تهران: انتشارات نگاه.
- حیدری دشت‌ارزندی، مریم (۱۳۸۳). *بررسی صورت و معنا در شعر سیمین بهبهانی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شیراز. شیراز. ایران.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۵۰). *یأس فلسفی*. تهران: چاپخانه کاویان.
- سمیره، پروانه (۱۳۹۵). *جلوه‌های تصویری شادی و اندوه در غزلیات سیمین بهبهانی و محمدعلی بهمنی*. پایان‌نامه. دانشگاه رازی. کرمانشاه. ایران.
- کمالی، یحیی (۱۳۹۷). *روش‌شناسی تحلیل مضمون و کاربرد آن در مطالعات سیاستگذاری عمومی*. سیاستگذاری عمومی. ۴ (۲)، ۱۸۹-۲۰۸.

References

- Bali, A. (2012). *The Themes of Philosophical Despair in the Poems of Mirzadeh Eshghi, Iraj Mirza, Malik Al-Shaara Bahar, Akhavan and Hoshang Ebtehaj*. Thesis. Islamic Azad University. Tehran Center Branch. Tehran. Iran.
- Behbahani, S. (2011). *Collection of Poems*. Tehran: Negah.
- Heydari Dasht Arjandi, M. (2013). *Study of Form and Meaning in Simin Behbahani's Poetry*. A.M. Thesis. Shiraz University. Shiraz. Iran.
- Ismaili Nia, F.; Soltani, H. & Asadi, A. (2016). Comparative study of elements of black poetry in the poems of Simin Behbahani and Nazq Al-Malaika. *Comparative Persian and Arabic Studies*. 2 (3), 9-39.
- Kamali, Y. (2017). Methodology of content analysis and its application in public policymaking studies. *Public Policymaking*. 4 (2). 189-208.
- Rahimi, M. (1350). *Philosophical Despair*. Tehran: Kavian Printing House.
- Sameera, P. (2015). *The Visual Manifestations of Happiness and Sadness in the Lyrical Poetry of Simin Behbahani and Mohammad Ali Bahmani*. Thesis. Razi University. Kermanshah. Iran.

نحوه ارجاع به مقاله:

پیروتی، لقمان؛ قربانی، خاور؛ سیدالشهدایی، رؤیا (۱۴۰۲). یاس فلسفی و علل آن در غزلیات سیمین بهبهانی. فصلنامه مطالعات زبان و ادبیات غنایی. ۱۳ (۴۹)، ۶۱-۴۲

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Geography and Environmental Studies. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.

